

دستم به کاری نمی رود

می خواهم از جهانِ تو شعرها بسرایم

از قطره های شبنمِ گل‌های چشمهات

از آن اتاقِ شیشه یی در شیبِ گردنت

- که پُر از آرزوهای تشنه است.

می خواهم از لبانِ تو شعرها بسرایم

از جنسِ واژه ها

که تمام

رنگِ بوسه است

در این زمان

که می گذرد

و چنگ بر گلوی جهانم به مرگ می فشرد،

فرقی چه می کند این بوسه یا این که دشنه است؟

دستم به شعری نمی رود.

واشینگتن، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۵

